



مؤسسه انتشارات نگاه

فرهنگ مدارا

مقالاتی در باب ادبیات و فرهنگ

حافظ موسوی



فرهنگ مدارا

سرشناسه	موسوی، حافظ، ۱۳۳۳ -
عنوان و نام پدیدآور	فرهنگ مدارا: مقالاتی در باب ادبیات و فرهنگ / حافظ موسوی.
مشخصات نشر	تهران: نگاه، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری	۲۷۷ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۳۷۶-۳۰۳-۶
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	مقاله‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	Persian essays - 20th century
یادداشت	شاعران ایرانی - قرن ۱۴ - سرگذشتنامه
شناسه افزوده	Poets, Persian - 20th century - Biography
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۷ و ۴۵۲۵ف/۴ PIR ۸۲۲۳
رده‌بندی دیویی	۸۴۴ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۴۹۹۹۹۳۳

فرهنگ مدارا

مقالاتی در باب ادبیات و فرهنگ

حافظ موسوی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

حافظ موسوی

فرهنگ مدارا
مقالاتی در باب ادبیات و فرهنگ

ویرایش: دفتر انتشارات نگاه
صفحه آرایی: احمدعلی پور
نمونه خوانی: سپیده طیری

چاپ اول: فروردین ۱۳۹۸ - شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: فروز - چاپ: طیف نگار
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۶-۳۰۳-۶

حق چاپ محفوظ است.



مؤسسه انتشارات نگاه
«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲ - ۶۶۹۷۵۷۱۱، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

negahpublisher@yahoo.com

● www.negahpub.com ● negahpub ● newsnegahpub

فهرست مقالات

- پیشگفتار..... ۹
- تساهل در شعر و اندیشه‌ی حافظ..... ۱۱
- فرهنگ مدارا..... ۱۷
- ما هنوز با او سر صحبت را باز نکرده‌ایم..... ۳۵
- صادق هدایت و مسئله‌ی هویت ایرانی..... ۴۳
- میراث ادبی انقلاب مشروطه..... ۵۰
- داستانی هنوز پایرجا..... ۵۶
- تأثیر انقلاب اکتبر بر شعر و ادبیات ایران..... ۶۶
- کارنامه‌ی روشنفکری ایران در سه حرکت..... ۹۱
- روشنفکران ادبی سه دهه‌ی اخیر پدران و پسران..... ۹۹
- یک موقعیت و دورویکرد..... ۱۰۶
- عروسک گم شده..... ۱۱۲
- نطفه کجای جنین است؟..... ۱۲۰
- جهان خصوصی هنرمند چگونه ساخته می‌شود..... ۱۲۸
- رد پای شعر در هنرهای دیگر..... ۱۳۵

- ۱۳۹ هساشعر
- ۱۴۳ پرسه‌ای در «پرسه‌ی خیال» شیون فومنی
- ۱۴۶ مادران کبوتر می‌شوند
- ۱۵۰ مقاومت ادبیات
- ۱۵۴ نقد بدون مطبوعات آزاد و مستقل امکان‌پذیر نیست
- ۱۵۹ جای خالی نشریات ادبی جریان ساز و تأثیرگذار
- ۱۶۴ دریک اثر خلاقه، نشر چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟
- ۱۶۷ روزی که برف سرخ بیارد از آسمان
- ۱۷۳ چرا ادبیات ما جهانی نیست؟
- ۱۷۷ دولت آبادی و موقعیت بین‌المللی ادبیات ایران
- ۱۸۰ گلشیری و رئالیسم
- ۱۸۷ علی اشرف درویشیان
- ۱۹۱ فروغ در کردستان عراق
- ۱۹۴ درستایش سیمین و قرن او
- ۱۹۷ چرا سپانلوکم خوانده می‌شود؟
- ۲۰۰ عمران صلاحی معدل روح و روان جمعی ما بود
- ۲۰۴ تصویری از اوبه برگشاده (نیما یوشیج)
- ۲۱۰ احمد پوری عاشق شعر است
- ۲۱۴ از موج ناب تاری را
- ۲۱۶ عباس صفاری
- ۲۱۹ راه رفتن روی لبه‌ی مرگ
- ۲۲۳ منصور کوشان
- ۲۲۵ عباس مخبر؛ مترجم سویه‌های روشن کلمات

- علیرضا اسپهبد، نقاش رنگ‌های شورشی ۲۲۸
- فکرکردن با رنگ‌ها ۲۳۱
- چند گفتار پراکنده درباره‌ی محمود استاد محمد ۲۳۶
- دیوان تئاترال، عاشقانه‌ای در ستایش زندگی ۲۴۳
- شجریان؛ صدایی که نزدیک‌ترین رابطه را با عواطف جمعی ما دارد ۲۴۸
- سایه‌ی جنگ ۲۵۰
- بار دیگر فیدل ۲۵۳
- چاره‌ای جز اندیشیدن و تولید فکر نداریم ۲۵۶
- باید به سایه ساریبایی ۲۷۱
- در سایه روشن ۲۷۴

پیشگفتار

مقالات و یادداشت‌هایی که در این کتاب گردآمده است چیزهایی است که من در دو دهه‌ی اخیر در باب ادبیات و فرهنگ نوشته‌ام. این‌ها البته سوای مطالبی است که نگارنده مشخصاً درباره‌ی شعر و نقد شعر نوشته است و بخشی از آن در کتاب پانوشته‌ها (انتشارات آهنگ دیگر، ۱۳۸۹) به چاپ رسیده و بخش دیگری آماده‌ی چاپ است و امیدوارم امکان چاپ آن فراهم گردد.

مقالات و یادداشت‌های این کتاب بجز یکی دو مورد، مطالبی است که به سفارش مطبوعات نوشته شده و از این رو تنوع یا پراکندگی موضوعات آن ناگزیر بوده است. البته در تنظیم و تدوین این کتاب کوشش شده است چنین مطالب بدون رعایت تاریخ نگارش، تا جای ممکن براساس موضوع صورت پذیرد.

بجز مقاله‌ی "فرهنگ مدارا" بقیه‌ی مقالات و یادداشت‌ها پیش از این در مطبوعات داخل کشور به چاپ رسیده است. ذیل هر مطلب تا جایی که مقدور بوده، مشخصات نشریه‌ای که آن را منتشر کرده است ذکر شده؛ اما از آنجا که آرشیو منظمی از نشریاتی که با آن‌ها همکاری داشته‌ام در اختیار

ندارم و اغلب مطالب را از روی نسخه‌ی دست نویس خودم بازنویسی کرده‌ام، در نتیجه نتوانستم این قاعده را در مورد تمام مقالات و یادداشت‌ها رعایت کنم. علاوه بر این به علت کامل نبودن آرشیو دست نوشته‌هایم، تعدادی از مقالات و یادداشت‌هایی را که برای روزنامه‌ها و مجلات نوشته بودم نتوانستم پیدا کنم؛ از جمله مقاله‌ای که درباره‌ی شعر و شخصیت دکتر ضیاء موحد نوشته بودم و در یکی از روزنامه چاپ شده بود و جایش در این کتاب خالی است.

در بازنویسی و ویرایش نهایی مقالات و یادداشت‌های این کتاب کوشش کرده‌ام علاوه بر پاکیزه‌تر کردن زبان و نشر آن‌ها (تا جایی که از عهده‌ام بر می‌آمد)، برخی جملات تکراری را حذف یا برای رفع ابهام‌هایی که در نسخه‌ی اولیه وجود داشت، جملاتی را اضافه، یا حتی بخش‌هایی را بازنویسی کنم. با این همه با توجه به این که این مطالب در طول بیش از بیست سال نوشته شده و در طول این بیست سال، نحوه‌ی نگرش من به ادبیات، فرهنگ، سیاست و غیره طبیعتاً تحولاتی را از سر گذرانده و به طریق اولی در شیوه‌ی نگارش من هم تغییراتی ایجاد شده، امیدوارم یک‌دست نبودن و عدم انسجام کافی این کتاب چندان نباشد که خواننده را بیازارد.

در اینجا لازم می‌دانم یادآوری کنم که من در طول سالیان گذشته هرگز به طور جدی به چاپ این مقالات به صورت کتاب فکر نکرده بودم؛ هم به این دلیل که گمان می‌کردم چنین موضوعاتی که به سفارش جراید نوشته می‌شود مشمول مرور زمان خواهد شد و هم به این دلیل که می‌دانم مشتاقان زیادی برای خواندن چنین کتاب‌هایی وجود ندارد. بنا بر این جا دارد که از آقای علیرضا رئیس دانایی، مدیر گرامی انتشارات نگاه تشکر کنم که امکان انتشار این کتاب را فراهم کرد.

تساهل در شعر و اندیشه‌ی حافظ*

احتمالاً در دنیا هیچ شاعری به اندازه‌ی حافظ محبوب خاص و عام نیست. شاعری که خواص او را حد اعلای فصاحت، بلاغت، تخیل، زبان و اندیشه می‌دانند و در بالاترین مرتبه‌ی شعر و شاعری قرار می‌دهند و عامه‌ی مردم او را آنقدر باور دارند که با کتابش فال می‌گیرند. داشتن چنین موقعیت و جایگاهی در بین مردم و در تار و پود یک فرهنگ، طبیعتاً آرزوی هر شاعر و هنرمندی است.

حافظ چرا و چگونه در چنین جایگاهی قرار گرفته است؟ آیا فقط جادوی کلام اوست که وی را در چنین جایگاهی نشانده است؟ آیا به این دلیل است که او زبانی صمیمی و طنناز و پرکرشمه دارد؟ آیا مردم، انبوه بی‌شمار خوانندگان حافظ، از گذشته تا اکنون، تنها مجذوب سخن شیرین و نکته‌سنجی‌ها و باریک بینی‌های حکیمانه‌ی او شده‌اند؟...

حقیقت این است که همه‌ی این‌ها بخشی از حقیقت بزرگ‌تری است که نامش "حافظ" است. حافظ بیش از هرسخنی، از عشق سخن گفته است؛ و عشق عمیق‌ترین و عمومی‌ترین خصلت انسان در همه‌ی اعصار

* متن سخنرانی در هفتمین کنگره‌ی یادروز حافظ در مرکز حافظ شناسی شیراز، مهرماه

بوده است و خواهد بود. حافظ از بی اعتباری و ناامنی دنیا، و از مرگ - این قدیمی ترین موجب اضطراب و هراس انسان - سخن گفته است. حافظ از دوستی، مهرورزی، صفا، بی کینه گی، قناعت، یکرنگی، رندی، قلندری و ده ها مفهوم عمیق انسانی سخن گفته است و طبیعی است که این ها او را با هزار رشته به انسان پیوند داده است. آیا این دلایل برای توضیح جاودانگی و محبوبیت اعجاب انگیز حافظ کافی نیست؟

به گمان من، هنوز نه. هنوز هم باید دلایل دیگری را جست و جو کنیم. هنوز باید در هزارتوی کلام حافظ کند و کاو کنیم. شاید گوشه های دیگری از این راز بر ما فاش شود. اما این کند و کاو از چه راه هایی و چگونه باید انجام شود؟

سنجش شعر حافظ بر اساس معیارهای بلاغت و معانی و بیان قدیم یا حتی بر اساس معیارهای قرن بیستمی نقد ادبی (نقد نو، فرمالیسم، ساختارگرایی و...) اگرچه لازم است، اما کافی نیست. شعر حافظ را باید در گستره ای وسیع تر مورد بررسی قرار داد و نسبت آن را با تاریخ ایران، فرهنگ ایرانی، فلسفه و کلام ایرانی / اسلامی، و فراتر از آن با میانگین فرهنگ بشری در قرون وسطی سنجید. از این رو برای درک حافظ، تسلط بر دانش ادبی کفایت نمی کند و ورود صاحب نظرانی از حوزه های مختلف علوم انسانی به قلمرو حافظ پژوهی ضروری است. آنچه از من و امثال من بر می آید نهایتاً این است که پرسش هایمان را پیش روی آن صاحب نظران بگذاریم و بحث و فحص درباره ی حافظ را به بحث و فحصی کلی تر در باب تاریخ و فرهنگ خودمان گره بزنیم. بنابراین سخن من در اینجا، در محضر شما و در کنگره ی یادروز حافظ در واقع چیزی فراتر از طرح چند پرسش نخواهد بود. یکی از پرسش هایی که به ویژه در سال های اخیر برای من مطرح بوده این است که آیا راز محبوبیت شگفت انگیز حافظ در بین ما ایرانی ها این

نیست که حافظ عصاره‌ی فرهنگ چند هزارساله‌ی ما را، از بد و خوب، با زیرکی چنان در هم آمیخته که ما با نگرستن در آن گویی خودمان را می‌بینیم؟ آیا حافظ حاصل جمع حافظه‌ی جمعی تاریخی و برآیند تمام ضعف‌ها و قوت‌های فرهنگی، اخلاقی و ادراکی ما ایرانیان، حتی در همین لحظه‌ای که من با شما سخن می‌گویم نیست؟

حافظ بیش از هر شاعر دیگری، امیال، آرزوها، ترس‌ها، امیدها و ناامیدی‌های ما را در شعرش متراکم کرده و به همین خاطر است که ما در او خودمان را می‌بینیم، به سخن او دل می‌بندیم و به تفألش اعتماد می‌کنیم. شعر حافظ مثل حروف الفبای روح و روان ما ایرانی‌هاست که ۳۲ حرف بیشتر ندارد، یا شاید به قول معروف فقط یک حرف دارد، "الف". و ما با همان الف هربار داستان خود را به گونه‌ای دلخواه می‌نویسیم. حافظ از "من‌های ما یک" "ما" ساخته است. اما این "ما" که در او جمع شده است کیست؟ چگونه فکر می‌کند؟ چرا این همه متناقض است؟ چرا گاه آن را با عقل پس می‌زنیم و با دل (احساس) پیش می‌کشیم؟

حافظ در قرن چهاردهم میلادی می‌زیست. قرن چهاردهم برای غرب، قرن گسست بود؛ گسست از ده قرن خواب و خمودگی و ظلمت که به قرون وسطی معروف است. در این قرن غربی‌ها داشتند آرام آرام خودشان را برای رجعت به خرد باستانی که از قرن پنجم رو به افول نهاده بود آماده می‌کردند. آن‌ها داشتند خودشان را برای استقبال از انسان مداری دوره‌ی رنسانس آماده می‌کردند. آن‌ها داشتند نطفه‌ای را در خود می‌پروراندند که دو قرن بعد باید چشم به جهان می‌گشود و با جسارتی دوران‌ساز اعلام می‌کرد: «من می‌اندیشم، پس هستم.» (رنه دکارت)

حافظ معاصر دانته بود؛ اما به گمان من یک سر و گردن از او بالاتر؛ هم در وسعت نظر، هم در ادبیت ادبیاتش، و هم در آزاداندیشی شگفت‌انگیزش.

من فکر می‌کنم حافظ در گفتمان مسلط بر دنیایی که همراه با دانته در آن می‌زیست، حضوری به مراتب پررنگ‌تر و اندیشه‌ای به مراتب متعالی‌تر از دانته داشته است. حافظ نه تنها از دانته، بلکه از اغلب فیلسوفان غربی و متکلمان مسیحی و اسپین قرن از قرون وسطی، آزاداندیش‌تر بود. امیدوارم این ادعا را حمل بر خود شیفتگی ملی ما ایرانی‌ها نکنید.

در قرن چهاردهم میلادی، اروپایی‌ها تازه داشتند در خود محوربینی کلیسا و نادیده گرفتن پیروان دیگر ادیان الهی دچار تردید می‌شدند. اسلاف حافظ، یکی دو قرن پیش از آن به این باور رسیده بودند. حافظ در شهری پرورش یافته بود که شاعر بزرگش سعدی می‌گفت:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش زیک گوهرند

او در فضای فرهنگی‌ای پرورش یافته بود که "داد و دهش" فضیلت شمرده می‌شد:

فریدون فرسخ فرشته نبود
ز مشک و زعنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت او فرهی
تو داد و دهش کن، فریدون تویی

و متأثر از چنین پیشینه و فضای فرهنگی‌ای است که حافظ می‌گوید:
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

بنابراین ما فارغ از خود شیفتگی ملی می‌توانیم ادعا کنیم که حافظ در

گفتمان جهانی عصر خود، جایگاهی به مراتب والاتر داشته است. او به گونه‌ای و چنان با تساهل سخن گفته است که اهل تشیع او را شیعه مذهب، اهل سنت او را سنی، اشعریان او را اشعری، معتزله او را معتزلی و صوفیان او را صوفی مسلک می‌پندارند و هر کدام برای اثبات برداشت خود ادله و براهین خویش را از شعر او اخذ می‌کنند که چندان هم برخفا به نظر نمی‌رسد. اما آیا این به معنای تناقض گویی و تناقض اندیشی در حافظ نیست؟ پاسخ حتی اگر مثبت هم باشد، بیش از آن که مبتنی بر تناقض باشد، مبتنی بر تساهل است. نکته‌ی مهم در اینجا این است که به نظر می‌رسد حافظ به جای پاسخ گفتن به پرسش‌های هریک از آن فرقه‌ها، ترجیح می‌داده است که اصالت آن پرسش‌ها را به چالش بکشد.

خارج شدن دین و الاهیات از انحصار کلیسا و انتقال مرجعیت آن از کلیسا به درون قلب‌های آحاد مؤمنان از شاخصه‌های نواندیشی دینی در اروپای دوره‌ی رنسانس است. حافظ این معنا را با توسعی شگفت‌انگیز، پیش از متفکران غربی و همه‌ی معاصرانش در پهنه‌ی گیتی، به صراحت بیان کرده است:

همه کس طالب یارند، چه هشیار و چه مست
همه جا خانه‌ی عشق است، چه مسجد چه کنشت

از این نمونه‌ها در شعر حافظ فراوان یافت می‌شود. واکنش حافظ در برابر تعصبات دینی و جزم‌اندیشی متشرعان، چه آنجا که زندانه و با گوشه و کنایه سخن می‌گوید و چه آنجا که صریح و بی‌پرده، واعظان، ازرق پوشان، صوفیان و حاکمانی که به دینداری تظاهر میکردند را مستقیماً هدف قرار داده است، نشان از شجاعت اخلاقی او دارد. حافظ در زمانه‌ی خود نمونه‌ی اعلای یک "روشنفکر" بود.

در پایان این گفتار لازم است یادآوری کنم که تأکید من بر عظمت شعر و اندیشه‌ی حافظ به معنای نادیده گرفتن عقب ماندگی فعلی ما از قافله‌ی تمدن نیست. درست است که ما در قرن سیزدهم و چهاردم میلادی، سعدی و حافظ را داشتیم که از لحاظ نگرش به جهان هستی، اخلاق، باورهای دینی، سیاست و نظامات اجتماعی، دست کمی از اندیشمندان عصر روشنگری نداشتند و در مواردی حتی از آنان روشن‌تر بودند، اما دریغاً که ما از آن پس در مسیر انحطاط قرار گرفتیم و غرب در مسیر شکوفایی و اعتلا. در یکی دو دهه‌ی اخیر خوشبختانه این پرسش برای برخی از روشنفکران و اندیشمندان ما مطرح شده است که چرا از دل تمدن و فرهنگ ما، با پشتوانه‌هایی چون فارابی، رازی، فردوسی، خیام، ابن سینا، سعدی، حافظ و... هیچ فیلسوف درجه یکی در حد دکارت سر برنیامورد؟

گروهی از پژوهشگران، فقدان اندیشه فلسفی و ضعف خردباوری در فرهنگ و اندیشه‌ی ایرانی / اسلامی را عامل اصلی این نافرجامی می‌دانند. آن‌ها معتقدند که غرب اگرچه ده قرن رازیر سیطره‌ی کلیسا در خواب غفلت سپری کرد، اما پس از بیدار شدن، مسیر اصلی پیشرفت و توسعه را به درستی تشخیص داد. آن‌ها دریافته‌اند که باید به خاستگاه اصلی فرهنگ و تمدن خود، به یونان باستان بازگردند و جریان ناکام مانده‌ی خردگرایی را ادامه دهند. اما در شرق و در کشور ما چنین اتفاقی رخ نداد. کشوری که یکی از قدیمی‌ترین و پیشرفته‌ترین امپراطوری‌ها جهان را شکل داده بود و سلسله‌ای از دستداران دانش (هخامنشیان) بر آن حکم رانده بودند، دریغاً هیچگاه نتوانست نه به آن سرچشمه‌های باستانی و نه به دوران طلایی قرن‌های چهارم و پنجم هجری برگردد.

بررسی علل عقب ماندگی ما ایرانیان به ویژه در قرن‌های اخیر موضوع این گفتار نیست، همینقدر لازم است اشاره کنم که علاوه بر موارد فوق و بیش و پیش از آن، می‌باید به ریشه‌های عینی و اجتماعی پیشرفت غرب و درجا زدن شرق در قرون پس از رنسانس پرداخت.

فرهنگ مدارا*

یکی از پرسش‌هایی که در بین اهل نظر درباره‌ی حافظ مطرح است این است که چرا شعر و سخن او پس از گذشت بیش از شش قرن هنوز هم برای بسیاری از ما، با عقاید و سلیقه‌های متفاوت و گاه متضاد، همچنان خوشایند و دلپذیر است؟

نخستین پاسخ به این پرسش می‌تواند پاسخی ادبی یا بلاغی باشد؛ به این معنا که می‌توان مقبولیت شعر حافظ در بین افراد و گروه‌هایی با عقاید متفاوت و متضاد را به تأویل‌پذیری آن نسبت داد. حافظ چیره‌دستانه با استفاده از انواع صناعات ادبی، زبانی چند لایه و تو در تو خلق کرده است که از تک معنایی می‌گریزد و برخورداری از ظرفیت برداشت‌های متفاوت یکی از خصوصیات بارز آن است. این ویژگی اگرچه در حد اعلای خود در شعر حافظ دیده می‌شود، اما این ویژگی مختص شعر حافظ نیست؛ زیرا آنچه که اساساً شعر را از غیر شعر جدا می‌کند، برخورداری از همین ویژگی است.

* بحثی درباره‌ی تساهل و مدارا در شعر حافظ و مقایسه‌ی اجمالی آن با کمندی الهی دانتی. این مقاله در پاییز سال ۹۱ برای ارائه در یک سمینار فرهنگی در یکی از کشورهای همسایه تهیه شد ولی متأسفانه از شرکت این نویسنده در آن سمینار ممانعت به عمل آمد.

یکی دیگر از ویژگی‌های شعر، به ویژه اگر شعر خالص و ناب باشد، این است که گزاره‌های شاعرانه، برعکس گزاره‌های فلسفی و علمی، در مقوله‌ی صدق و کذب نمی‌گنجد. به بیان دیگر، هدف شعر، نفی یا اثبات هیچ حکم فلسفی، علمی، اخلاقی، دینی، سیاسی و... نیست. البته این بدان معنا نیست که شعر از این مقوله‌ها فارغ و نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا است. مقوله‌های یادشده همگی با زندگی و انسان ربط دارند و شعر نمی‌تواند با زندگی و انسان بی‌ارتباط باشد. شاعر با همه‌ی این مقوله‌ها درگیر است، اما نه آن گونه که فیلسوفان، دانشمندان، سیاستمداران یا معلمان و مبلغان دین و اخلاق و غیره. هدف شاعر در درجه‌ی نخست، خلق زیبایی است. شعر استفاده از زبان کاربردی را به حاشیه می‌راند و به جای آن از زبان زیبایی می‌آفریند. به قول دکتر ضیاء موحد، شاعر زبان را به شیئی هنری تبدیل می‌کند و از آنجا که حقیقت وجودی شیئی، قابل تکذیب نیست، پس شعر هم قابل تکذیب نیست. اگر شعر رفتاری جز این داشت، در بهترین حالت در حد نظم متوقف می‌شد. متنی که از وزن و قافیه و صناعات شعری برای بیان مباحث فلسفی، علمی، اخلاقی و... بهره می‌برد ولی نهایتاً از ماهیت کاربردی زبان فراتر نمی‌رود، هر قدر هم که دارای فواید کاربردی باشد، به هر حال شعر نیست.

بنابراین، یکی از دلایل مقبولیت شعر حافظ، اعجازی است که او در زبان کرده است. زبان فارسی در شعر حافظ در اوج زیبایی است. بسیاری از ما که از شعر حافظ لذت می‌بریم ممکن است با باورهای فلسفی، دینی و عرفانی او موافق نباشیم. آنچه ما را به تحسین و اوست دارد این نیست که او با چه مهارتی و با چه دلایل محکمی از فلان فلسفه یا باور دینی و اخلاقی دفاع کرده است؛ بلکه آن است که او چگونه آن‌ها را در هیئت تصاویر، استعاره‌ها، موسیقی کلام و دیگر صناعات ادبی برای ما ملموس و قابل رویت کرده است.

اما گذشته از این جنبه‌های عام و توصیفاتی که به طور کلی درباره‌ی شعر، و نه تنها شعر حافظ، می‌توان ارائه کرد، شعر حافظ دارای ویژگی‌های دیگری نیز هست که او را در بین شاعران بزرگ کلاسیک ما چنین متمایز کرده و از او شاعری ساخته است که هم عامه‌ی مردم با شعر او فال می‌گیرند، هم نیمای برهم زنده‌ی نظم کلاسیک از او به عنوان موسیقی روح و روان جمعی ما ایرانی‌ها یاد می‌کند و هم شاعر بزرگی چون گوته شیفته وار به ستایش او بر می‌خیزد و...

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم حافظ به گمان من مرام و مشرب او، و به بیانی شاید اندکی دقیق‌تر، سپهر اندیشگی اوست. من در اینجا "سپهر اندیشگی" را مفهومی فراتر و متفاوت از ایدئولوژی در نظر گرفته‌ام؛ زیرا گمان نمی‌کنم بتوان حافظ را در چارچوبه‌ی ایدئولوژی معینی گنجانند. حافظ از "حقیقت مطلق" سخن نمی‌گوید. او به حقیقت‌های نسبی که لزوماً نافی هم نیستند اشاره می‌کند، بی آن که از باب نفی یا اثبات آن‌ها به دام مجادله‌های فلسفی و کلامی رایج در آن روزگار بیفتد. این ویژگی موجب شده است که پیروان نحله‌های مختلف فکری در ایران او را همفکر خود پندارند. یکی از کسانی که به این موضوع اشاره کرده، دکتر قاسم غنی است. او حافظ را حکیم و فیلسوفی التقاطی می‌داند که افکار و ایده‌های نیکو را، بدون در نظر داشتن اینکه متعلق به چه کسی، یا چه مذهب و مکتبی است، از همه جا برچیده و التقاط کرده و از مجموع این التقاط‌ها دایره‌ی وسیعی ترتیب داده است. این التقاطی بودن که دکتر غنی بر آن انگشت گذاشته به گمان من امتیازی است که حافظ در چنان روزگاری از آن برخوردار بوده است. البته التقاطی بودن حافظ را نباید با هرهری مذهب بودن یا نان به نرخ روز خوردن یا حتی فقدان اندیشه‌ی منسجم اشتباه گرفت. من التقاطی بودن حافظ را حاصل برخورد بی‌واسطه و بدون پیشداوری او با تجربه‌های شخصی

خودش و با کل نظام هستی می‌دانم. نظام هستی‌ای که خود پر از تناقض و التقاط است چگونه می‌تواند در آینه‌ی روح و جان هنرمند، تصویری یکپارچه و بی‌تناقض داشته باشد؟ شاعران از این امتیاز (یا صرفاً ویژگی) برخوردارند که برخلاف فیلسوفان و دانشمندان قصد تبیین، تعلیل یا توجیه این تناقضات را ندارند و تنها به آن‌ها اشاره می‌کنند و بر آن‌ها شهادت می‌دهند. به بیان دیگر، شاعران ما را "ملتفت" می‌کنند و به خودمان وامی‌گذارند. به خاطر چنین رویکردی است که شاهکارهای ادبی و هنری، برخلاف نظریه‌های علمی و فلسفی، کمتر مشمول مرور زمان می‌شوند و یا اصلاً نمی‌شوند.

منظور من از سپهر اندیشگی حافظ، چنانکه اشاره شد، نحوه‌ی نگرش او به زندگی و جهان هستی است. بنابراین وقتی از سپهر اندیشگی حافظ حرف می‌زنیم، از مقوله‌ای غیرتاریخی و ماورایی سخن نمی‌گوییم. ارتباط بی‌واسطه‌ی شاعر با هستی نیز بدین معنا نیست که او موجودی ماورایی است و حقایق جهان هستی از طریق فرشته‌ی الهام بر او آشکار می‌شود و او کاتب بی‌اراده‌ی آن است. بدیهی است که شاعر نیز انسانی است در میان میلیون‌ها انسان دیگر؛ یعنی موجودی است اجتماعی و محصور در یک موقعیت تاریخی مشخص. مثلاً حافظ شیرازی که در قرن هشتم هجری می‌زیسته و در شعر خود بارها از فرضیات و اصطلاحات دانش نجوم برای استعاره‌سازی استفاده کرده طبیعتاً نمی‌توانست تصویری از کشفیات کوپرنیک و گالیله داشته باشد. یا مثلاً اگر دانه از سفر انسان به کروی ماه، یا وجود کاوشگری که اخیراً به کروی مریخ فرستاده شده، اطلاع می‌داشت، در کمندی الهی خود چنین تصویر عجیب و غریبی از ماه و مریخ ارائه می‌کرد؟ بدیهی است که معلومات آن دو شاعر بزرگ از علم نجوم امروز دیگر بهای چندانی ندارد. با این حال این واقعیت تاریخی چیزی از ارزش ادبی